

تحلیل مفهوم «ازخودبیگانگی» در آثار علامه محمدتقی جعفری^۱

محمد کرمی نیا^۲

جواد صیدانلو^۳

چکیده

این مقاله با هدف تحلیل مفهوم ازخودبیگانگی، در آثار علامه جعفری انجام شده است؛ بدین منظور با تحلیل ازخودبیگانگی و تشخیص سیر تاریخی آن در گستره تاریخ فلسفه و سپس تبیین این مفهوم از نظر متفکر معاصر علامه جعفری که تفسیری مهم از نهج البلاغه از مهم‌ترین متون اخلاق فردی و اجتماعی است؛ سعی شده به ابعاد معضلات فردی و اجتماعی ازخودبیگانگی بر اساس تفسیرهایی که از آموزه‌های قرآنی و اسلامی پرداخته شود. اینکه از نظر علامه جعفری علت ازخودبیگانگی دو نوع است و سبب دو نوع ازخودبیگانگی منفی و مثبت می‌گردد و بنابر این فرضیات و همچنین به راهکارهایی که در این زمینه توسط این متفکر در متون دینی به آن توجه شده و تعالی بخش انسان در شناخت خود و اصیل گردانیدن شکل فردی و اجتماعی خود است، بررسی شده و تفکر این دانشمند مورد پژوهش قرار گرفته شده است.

واژگان کلیدی: ازخودبیگانگی، علامه جعفری، قلب، معنای زندگی، فلسفه.

۱. تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۱۸ پذیرش: ۹۹/۲/۱۵

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه کاشان، اصفهان، ایران: karaminia.mohammad@yahoo.com

۳. طلبه سطح سوم و دانشجوی دکتری کلام امامیه، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران: javadhafez66@gmail.com

۱- مقدمه

مفهوم ازخودیگانگی، یکی از مسائل مهم مورد بحث در انسان‌شناسی فلسفی است. این موضوع در رشته‌های گوناگون علوم انسانی، از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و حتی روان‌پزشکی مورد توجه قرار گرفته است.

«مفهوم Alienation که در زبان فارسی به «ازخودیگانگی» ترجمه شده، عنوانی کلی برای بسیاری از معضلات فردی و اجتماعی انسان است و به دلیل همین کلیت، مفهومی بسیار گسترده است. می‌توان پیشینه این مفهوم را از تفسیر ازخودیگانگی در اندیشه غربی بر اساس دو منطق الهی و ماتریالیسم دیالکتیکی دانست که مبنای آن از قرون وسطی شروع شده، اما به نام مارکس و هگل تمام شده است. این‌گونه مباحث درباره ازخودیگانگی، ناشی از ضعف انسان در شناخت از خود است. بدین سبب ازخودیگانگی از یک لادریگری نامحسوس شروع می‌شود» (دریابندی، ۱۳۶۹، ص ۱). در این پژوهش، با گذار از تقریر ماتریالیستی ازخودیگانگی، به تقریرهای متفکر بزرگ اسلامی - علامه جعفری - می‌پردازیم و این مفهوم را که به‌نوعی سازنده اخلاق فردی و اجتماعی انسان‌هاست، از منظر تعلیم اسلامی، به ویژه تفاسیری که علامه جعفری از نهج البلاغه به دست آورده است، تبیین و تحلیل می‌کنیم.

۲- بیان مسئله و ضرورت تحقیق

ازخودیگانگی یعنی انسان گوهر گران‌بهای وجود خویش را که هویتی الهی دارد، فراموش، و عمر خود را صرف ارضای تمایلاتی کند که خواسته‌هایی متعکس با خود حقیقی دارند؛ به‌گونه‌ای که به‌تدریج حقیقت الهی خویش را منکر شده، انانیت و خود طبیعی بر او چیره می‌گردد و ناگزیر ساختار وجودی‌اش تباه می‌شود و تا سر حد حیوانیت، بلکه پست‌تر سقوط می‌کند.

این موضوع از این لحاظ دارای اهمیت است که اولاً، مفهوم ازخودیگانگی، مفهومی است که در حوزه‌های فلسفی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی نیز مورد توجه قرار گرفته و در شیوه‌های تربیتی و اخلاقی فردی و اجتماعی دارای کارایی است و ثانیاً این مفهوم در دو رویکرد ماتریالیستی (همچون رویکردی که هگل و مارکس داشته‌اند) و اخلاقی آن (همچون رویکردی که علامه جعفری داشته است) بررسی شده است.

بنابراین با تحلیل از خود بیگانگی و تخصیص سیر تاریخی آن در گستره تاریخ فلسفه و سپس تبیین این مفهوم از نظر متفکر بزرگ معاصر - علامه جعفری - می‌توان به ابعاد معضلات فردی و اجتماعی از خود بیگانگی، بر اساس تفسیرهایی که از آموزه‌های قرآنی و اسلامی شده، پرداخت.

۳- از خود بیگانگی از منظر اسلام و غرب

آنچه در این پژوهش، قابل توجه است، دستیابی به آرای علامه جعفری درباره مسئله از خود بیگانگی، و سپس تعریف و نوع نگاه این متفکر به این مسئله است. بنابراین در ابتدای این مقاله، آرای سه متفکر غربی درباره از خود بیگانگی مطرح می‌گردد و در نهایت در این باره از نظر اسلام و قرآن بحث خواهیم کرد.

۳-۱- هگل و از خود بیگانگی

از خود بیگانگی در معنای منفی آن، از زمان هگل به شیوه‌ای علمی بحث شده است. هگل مفهوم از خود بیگانگی را در حوزه‌های مختلف، از جمله در حوزه دین به کار می‌برد. از مجموعه سخنان وی به دست می‌آید که وی دین را یکی از عوامل از خود بیگانگی انسان به معنای منفی آن می‌داند. هگل می‌گوید: دو نوع قانون داریم: ۱. قانون طبیعی؛ ۲. قانون وضع شده. وی دین را مجموعه‌ای از قضایا می‌داند که از ناحیه مرجعی وضع شده و ما ملزم به تبعیت از آن هستیم و مبنای چنین دینی را اعتبار و اقتدار آن مرجع می‌داند، نه تشخیص عقل. به نظر هگل، یهودیت، چنین دینی است. هگل می‌گوید: پذیرفتن دین یعنی پذیرفتن قوانین وضعی، و مقهور اراده غیر شدن، و بیرون آمدن از امتداد وجودی خود.

هگل این وضع را «بریدن» یا «فصل شدن» انسان از طبیعت خود می‌داند؛ زیرا در این حالت، دیانت انسان که تعیین کننده رفتار اوست، از طبیعت او نمی‌جوشد، بلکه از بیرون بر او تحمیل می‌شود. هگل جوهر از خود بیگانگی را در این نکته نهفته می‌بیند که فرد انسان احساس می‌کند حیات شخصیت فردی او خارج از ذات او، یعنی در جامعه و دولت وجود دارد. وی پایان از خود بیگانگی را عصر روشنگری می‌داند که حقایق تقویت کننده بیگانگی کاهش می‌یابد، انگیزه خارجی امری عینی و صددرصد محسوس و ملموس می‌شود و دولت و سازمان دینی

دیگر حقایقی هراس‌انگیز و اضطراب‌آفرین نیستند، بلکه بخشی از عالم مادی هستند که در معرض بررسی و تحقیق علمی قرار می‌گیرند (تیلو، ۱۳۸۷، ص ۵۶-۵۷).

هگل به از خودبیگانگی در حوزه اقتصاد نیز عنایت دارد و معتقد است تقسیم کار و تنوع آن، انسان را از اینکه نیازهای خود را تأمین کند و به آنچه تولید می‌کند نیازمند باشد، دور می‌سازد و سبب اعتماد انسان به غیر خود (انسان‌های دیگر و صنعت و فن) و پیدایش نیرویی برتر از انسان و حاکم بر او می‌شود که از حیطة قدرت او خارج است و آن موجود بیگانه بر او مسلط می‌شود (رجبی، ۱۳۸۰، ص ۸۲).

۲-۳- فوئرباخ و از خودبیگانگی

فوئرباخ که در حقیقت واسطه فکری میان هگل و مارکس است، از خودبیگانگی هگل را در دین مطرح کرده است. فوئرباخ که یک فیلسوف ماتریالیست است، دین را عامل بزرگ از خودبیگانگی انسان می‌شمارد (شریعتی، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۲۷). وی معتقد بود که آدمی حق، محبت و خیر می‌خواهد و چون نمی‌تواند آنها را تحقق بخشد، آنها را به موجودی برتر، یعنی نوع انسان که آن را «الله» می‌نامد، نسبت می‌دهد و وجود خدایی را با این صفات مجسم می‌سازد و به این طریق از خودبیگانه می‌شود. به همین دلیل، وی دین را مانعی در راه پیشرفت مادی، معنوی و اجتماعی انسان تلقی می‌کند و معتقد است که انسان در سیر خود برای رهایی از دین و به تعبیری از خودبیگانگی، سه مرحله را گذرانده یا باید بگذراند: در مرحله نخست، خدا و انسان در دامن دین به هم آمیخته بودند؛ در مرحله دوم، انسان از خدا کناره می‌گیرد تا روی پای خود بایستد؛ و مرحله سوم که فوئرباخ همه را به سوی تحقق بخشیدن به آن فرامی‌خواند، مرحله علم انسانی است که انسان ماهیت خود را باز می‌یابد و مالک جوهر خویش می‌شود؛ نوع انسانی خدای انسان می‌گردد و به جای رابطه با خدا و انسان، رابطه نوعی انسانی و انسان مطرح می‌شود (رجبی، ۱۳۸۰، ص ۸۳).

۳-۳- مارکس و از خودبیگانگی

کارل مارکس برای «کار» بالاترین ارزش را قائل است و می‌گوید: «انسان در روند کار، خود را

می‌سازد و سرشت نوعی خود را به‌جا می‌آورد. بنابراین زیستن، یعنی کار کردن. به همین دلیل، مارکس کار را «تجلی زندگی» می‌نامد. این تجلی از زندگی ممکن است موجب بیگانگی از زندگی شود. این مشکل زمانی پیش می‌آید که انگیزه کار نه نیاز درونی، بلکه نیاز بیرونی و اتفاقی باشد» (مارکس و انگلس، ۱۳۵۸، ص ۲۱۷)؛ یعنی وقتی که انسان ناچار باشد برای ادامه حیات خود، کار خود را و در واقع، خویشتن خود را مانند کالا بفروشد.

کارل مارکس می‌گوید: «انسان از طریق الوهیت و ایدئولوژی «خود حقیقی‌اش» را تحقق نمی‌بخشد، بلکه از طریق اتحاد با جهان به وسیله کار خلاق، فعالیت سازنده و روابط اجتماعی عینی و هماهنگش، ذات خود را تحقق می‌سازد» (مارکس، ۱۳۸۲، ص ۱۲۶).

مارکس بر این باور است که دین و آموزه‌های دینی، یکی از موانعی است که در مسیر خودشکوفایی کامل انسان قرار دارد و عامل از خود بیگانگی او می‌شود؛ به این بیان که دین با دادن وعده و وعیدهای اخروی، جلوی حرکت توده‌های مردمی را می‌گیرد و نمی‌گذارد انسان‌ها در مقابل حکومت‌های استبدادی قیام کنند و از انسان یک موجود خیالی می‌سازد و هیچ‌گاه انسان به هویت حقیقی خودش دست نمی‌یابد و این به صورت از حقیقت خود فاصله می‌گیرد و از خود بیگانه می‌شود. مارکس راه نجات انسان از این ورطه را، مقابله با دین و از بین بردن دین می‌داند. وی صرفاً از بیگانگی انسان با طبیعت سخن نمی‌گوید. او به چهار جنبه عمده این مفهوم اشاره دارد:

۱) انسان با طبیعت بیگانه شده است؛

۲) با خودش بیگانه شده است (فعالیت‌های خودش)؛

۳) با وجود نوعی خود (از وجود خود در حکم نوع انسانی) بیگانه شده است؛

۴) انسان با انسان بیگانه شده است (از سایر انسان‌ها).

شیء که کار تولید می‌کند (محصول کار)، در مقابل کار به عنوان پدیده ای بیگانه و قدرتی مستقل از تولیدکننده، قد علم می‌کند. محصول کار در شیء تجسم و عینیت یافته، اما واقعیت‌یافتگی کار عینیت یافتن آن است. واقعیت‌یافتگی به شکل از دست دادن واقعیت، عینیت یافتن به شکل از دست دادن شیء، و بندگی در برابر آن به شکل جدایی یا بیگانگی پدیدار می‌گردد (همو، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶).

۴- مفهوم ازخودیگانگی در اسلام و قرآن

برای بررسی مسئله ازخودیگانگی بر اساس مبانی قرآنی، باید به چند اصل توجه کرد: اول آنکه در قرآن، حقیقت انسان از روح جاودانه او تشکیل شده است و روح از خدا نشئت گرفته و به سوی او بازمی‌گردد و انسان هویت از اوایی و به سوی اوایی (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) دارد. دیگر آنکه، زندگی واقعی انسان در جهان آخرت است که با تلاش مخلصانه و همراه با ایمان خود در این دنیا، آن را بنا می‌نهد. بنابراین مسئله ازخودیگانگی از دیدگاه قرآن را باید در این چارچوب مورد توجه قرار داد.

ازخودیگانگی در منظر قرآن، یک حالت روانی و فکری است که لوازم، نموده‌ها و آثاری دارد. انسان ازخودیگانه که دیگری را خود می‌پندارد، به‌طور طبیعی، هویت دیگری را هویت خود می‌پندارد و این هویت دیگر هرچه باشد، انسان ازخودیگانه، تصویری متناسب با آن، از خود خواهد داشت. این هویت و تصویر دیگر، در اغلب موارد، هویت و تصویری است که بر اساس جهان‌بینی انسان ازخودیگانه شکل گرفته است.

در قرآن مفهوم ازخودیگانگی در شیوه منفی آن استفاده شده است. قرآن مجید بارها درباره غفلت انسان از خود و سرسپردگی او به غیر خدا، هشدار داده و بت‌پرستی، پیروی از شیطان و هوای نفس، و تقلید کورکورانه از نیاکان و بزرگان را نکوهش کرده است. هشدار درباره سلطه شیطان بر انسان نیز بارها و بارها در قرآن مجید مطرح گردیده و بر خطر انحراف انسان در اثر وسوسه شیاطین انس و جن تأکید شده و انسان را از افتادن در ورطه ازخودیگانگی برحذر داشته است. (مطهری، ۱۳۷۴، ص ۲۹۶-۳۰۱)

۴-۱- ویژگی‌های ازخودیگانگی از منظر قرآن

برای درک ویژگی‌های ازخودیگانگی در قرآن باید به مفاهیمی همچون وسایس شیطان، غفلت از خود و پیروی کورکورانه از دیگران توجه کرد. مفاهیم یادشده در فرهنگ بشری و بینش اسلامی، مفاهیمی آشنا و درک‌پذیرند، هرچند اگر به آنها از زاویه مسئله ازخودیگانگی نگریسته شود، جلوه‌ای تازه می‌یابند؛ ولی مفاهیمی از قبیل خودفراموشی، خودفروشی و خودزیانی که در برخی آیات شریف آمده است، مفاهیم مهم دیگری هستند که در فهم ویژگی‌های

از خود بیگانگی بسیار مهم‌اند. اکنون برای تشریح ویژگی‌های از خود بیگانگی، به آیاتی از قرآن کریم که در این زمینه هستند، توجه می‌شود:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (حشر: ۱۹)؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد؛ آنها فاسق‌اند».

بنابر آیه می‌توان فراموشی خداوند را نتیجه خود فراموشی دانست و این موضوع به بُعد هستی‌شناسانه انسان اشاره دارد؛ اینکه بی‌توجهی به خالق و سرمنشأ هستی، سبب فراموشی نفس و تکامل است؛ به این دلیل که سیر به سوی صفات خداوند، غایت تکامل نفس است. آیه دیگری که در آن می‌توان به ویژگی دیگر از خود بیگانگی توجه کرد، آیه ۹۰ سوره بقره است که خدای متعال می‌فرماید:

«يَسْمَا أَشْتَرُوا بِهٖ أَنْفُسَهُمْ (بقره: ۹۰)؛ ولی آنها در مقابل بهای بدی، خود را فروختند».

در این آیه به ویژگی اهمیت قائل شدن افراد برای اموری اشاره شده که در قرآن، صرف عمر و توجه بیش از حد به آنها، به نوعی فروختن فرصتی است که خداوند به انسان داده است تا به واسطه آن، اشرف مخلوقات گردد؛ قرآن در این آیه انداز می‌دهد که انسان باید برای دوری از خود بیگانگی، به اموری که عمر خود را برای کسب آنها می‌نهد، توجه کند و بی‌توجهی به این موضوع، باعث دوری از غایت و تکامل انسانی و نیل به از خود بیگانگی است. ویژگی دیگری که می‌توان در مورد از خود بیگانگی بر اساس آیات به آن اشاره کرد، دوری از عقل و اندیشیدن است.^۱

۵- از خود بیگانگی در دیدگاه علامه جعفری

در این قسمت از پژوهش به خصوصیات پرداخته می‌شود که طبق آرا و اندیشه‌های علامه جعفری سبب از خود بیگانگی می‌گردد. بنابراین ابتدا به مفهوم «خود» از دیدگاه ایشان خواهیم پرداخت؛ چراکه در مورد از خود بیگانگی بر مفهوم «خود» بسیار تأکید می‌کنند و در ادامه این



مبحث باید این موضوع مورد توجه قرار گیرد که به نظر علامه جعفری از خودبیگانگی از حیث ارزش‌گذاری به دو قسم تقسیم می‌شود:

(۱) از خودبیگانگی منفی

(۲) از خودبیگانگی مثبت

همچنین بر حسب اینکه فرد به «از خودبیگانگی» خود آگاه باشد یا نه، آن را به دو نوع عمده از خودبیگانگی شعوری و لاشعوری تقسیم می‌کنند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت و در نهایت به تأثیرات از خودبیگانگی از دیدگاه علامه جعفری اشاره خواهیم کرد.

۱-۵- مفهوم «خود» از دیدگاه علامه جعفری

به نظر علامه جعفری، «زندگی بدون آشنایی با خود و تنفس بدون خود ایدئال، نه تنها قابل تفسیر و توجیه نیست، بلکه به تنهایی می‌تواند همه قوانین منطقی زندگی و ارزش‌های آن را به تباهی بکشد» (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۰۸). به نظر ایشان مفهوم «خود» از مفاهیمی است که بشر به واسطه آن توانسته است اندیشه‌ورزی و ایجاد فلسفه کند و این موضوع تنها از طریق تجربیات بسیار و اندیشه‌های عمیقی است که به واسطه و برای شناخت «خود» به دست آمده است و این موضوع، جدای از تجربه احساسات و نیازهای وی نبوده است. با توجه به این موضوعات است که علامه جعفری در باب «خود» می‌نویسد:

«هزاران سال است که انسان از دیدگاه‌های مختلف، درباره شناخت و بررسی «خود» می‌کوشد، فلسفه‌ها به وجود می‌آورد، علوم انسانی را به میدان می‌کشد، و میلیون‌ها تجربه و تتبع و اندیشه را به کار می‌اندازد؛ و با همه این تکاپوها و تحقیقات هنوز نمی‌داند که چیست آن «خود» که اگر آن را درست بشناسد، درد و اندوه‌ها و تلفات نابجای خود را تقلیل داده، حداقل یک روز در عمرش از خواب بیدار شود و صبحگاه آن روز را صبح سعادت واقعی بداند» (همان، ج ۸، ص ۱۶۸).

علامه جعفری «خود» را در چند تحلیل این گونه معرفی می‌کند:

(۱) «خود» چیزی تشکیل محصولات اعمال و فعالیت‌های درونی (فونکسیون)

نمی‌باشد (همان، ص ۱۲۸)؛

- ۲) «خود» عامل مدیریت حیات است که تنظیم روابط حیات را با محیط طبیعی و با سایر موجودات پیرامون خود، بر عهده می‌گیرد (همان، ص ۱۱۱)؛
- ۳) «خود» محصولی عالی از حیات طبیعی است که دانسته‌ها و خواسته‌های آدمی را تقویت، و ادامه حیات را توجیه و اراده می‌کند (همان، ص ۸۸)؛
- ۴) «خود» محصول عالی طبیعت حیات است که مدیریت و تنظیم و بازسازی و توجه به آن را بر عهده دارد. (همان)
- علامه جعفری به سه نوع «خود» برای انسان قائل است و برای هر کدام مشخصات و مختصات در نظر گرفته است:
- ۱) مجموعه «خودی» که باعث تفاعلات و فعل و انفعالات در درون آدمی می‌شود و یک‌سری واحدهای مسلط و ناظر، یا واحدهای بی‌طرف دارد. این «خود» با تمام جانداران مشترک است (همو، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۶۴۶)؛
- ۲) «خود عرضی» مانند درک، هوش، تجسیم، اندیشه، تخیل، اکتشاف، تعقل و ...؛ ایشان می‌گوید: «اگر اصطلاح روان‌شناسی اجازه ندهد که ما پدیده‌های مزبور را به عنوان «خود» معرفی کنیم، می‌توانیم به شکل دیگری واقعیت موجود را بیان کنیم و بگوییم: خود با ده‌ها وسیله بسیار مهم که در میدان‌های گوناگون بروز نموده و می‌تواند واحدهای در فعالیت و تکاپوی انسانی را تقویت و مورد نظارت قرار بدهند» (همان، ص ۶۴۷)؛
- ۳) «خودهای عمیق»؛ علامه جعفری این موضوع را چنین توضیح داده است: «بارها شنیده‌ایم فلانی احساس عمیقی دارد یا فلانی، فلان کس را عمیقاً دوست دارد» (همان).
- بنابراین با روشن شدن مفهوم «خود» از دیدگاه ایشان، می‌توان تبیین بهتر و دقیق‌تری درباره موضوع از خود بیگانگی از منظر ایشان داشت که در ادامه این پژوهش به آن خواهیم پرداخت.

۵-۲. از خودبیگانگی از دیدگاه علامه جعفری

علامه جعفری با در نظر گرفتن «خود» در مجرای دگرگونی‌ها، شش معنای مختلف برای از خودبیگانگی مطرح کرده است؛ این شش معنا بر دو نوع اساسی استوار شده‌اند: از خودبیگانگی منفی و از خودبیگانگی مثبت.

ابتدا از خودبیگانگی مثبت و انواع آن را بررسی می‌کنیم و در ادامه به از خودبیگانگی منفی خواهیم پرداخت که منظور این پژوهش است.

الف) از خودبیگانگی مثبت

از دیدگاه علامه جعفری از خودبیگانگی مثبت، یعنی «خود» در مسیر تحولات منطقی خویش قرار گیرد. این تحولات با توجه به سمت و مقصد، به دو قسم تقسیم می‌گردد:

۱) از خودبیگانگی در سمت و مقصد طبیعی و معمولی

معنای «خود طبیعی»، همان عامل فعال است که خمیرمایه‌اش را از حیات طبیعی گرفته و فعالیتی جز ادامه حیات و تورم خود ندارد. این «خود» طبیعی نه تنها قانون و اصلی را نمی‌شناسد و نه تنها صلاح و فساد را سراغ ندارد، بلکه اصلاً قضیه‌ای نمی‌بیند و نمی‌سازد تا میان خوب و بد و زشت و زیبا و صحیح و باطل تفکیک کند (همو، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۶۱)؛ به عبارت دیگر، «خودی است که گرفتار عوامل و انگیزه‌های حیات طبیعی است» (همو، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۳۱۰).

علامه جعفری در تعریف «خود طبیعی» در کتاب ارزشمند تفسیر و ترجمه نهج البلاغه می‌نویسد:

«خود طبیعی که عبارت است از حقیقتی خودگردان، هیچ اصل و قانونی جز اداره خویشان را نمی‌شناسد و نمی‌پذیرد؛ لذا نمی‌تواند مورد محبت و علاقه مطلق انسانی بوده باشد. آنچه که خود طبیعی به عنوان مختص غیر قابل تفکیک از خود نشان می‌دهد، خواستن ادامه موجودیت خویشان است بی‌قید و شرط و بدون هیچ ضابطه‌ای که بتواند آن را محدود بسازد و یا سد راهش باشد» (همو، ۱۳۷۴، ج ۱۳، ص ۳۳۸).

علامه جعفری برای بیان این نوع از خودبیگانگی مثبت، در ابتدا به موضوع حرکت تحولی می‌پردازد که از دوران کودکی شروع می‌شود و ختم آن را پایان زندگی آدمی می‌داند؛ به این

معنا که اگر پس از پایان این زندگی، تحولی وجود داشته باشد، از سنخ جریان این حیات نیست و عامل اساسی درونی این تحول را دو نوع تشخیص می‌دهد: نوع اول آن را رشد سنی تدریجی می‌داند که موجب تغییر در رابطه انسان با جهان عینی و دیگر انسان‌ها می‌گردد.

به نظر علامه جعفری این تغییر رابطه که به علت رشد استعدادها و افزایش معلومات و به کار افتادن سایر مشاعر و احساسات درونی بروز می‌کند، «خود» را هم در مجرای تغییرات قرار می‌دهد. هر «خود» جدید، گذشته را از کار بازمی‌دارد و میدان فعالیت‌های درونی را تحت سلطه قرار می‌دهد. این تغییر باعث بیگانگی انسان با «خود»‌هایی می‌باشد که در گذرند. علامه جعفری نوع دوم را تحولات ناشی از برقرار کردن رابطه با معلومات و رویدادهای متنوع و دگرگونی عوامل مؤثر در موجودیت درونی آدمی می‌داند. به نظر وی این تحولات نیز موجب تجدد و تنوع «خود»‌ها می‌گردد و با بروز هر «خود» جدید در صحنه درونی، خود گذشته بیگانه می‌گردد (همان، ج ۱، ص ۱۲۵).

خصوصیتی که علامه جعفری برای این نوع از خودبیگانگی قائل است، جدا بودن آن از پرداختن به ارزش‌های مثبت و منفی است؛ زیرا هم خود اصل تحول، یک پدیده جبری است و هم به وجود آمدن «خود جدید»، به جهت ورود انسان به قلمرو معلومات و رویدادهای تازه است.

۲) از خودبیگانگی در گذرگاه تکامل

به نظر علامه جعفری این معنا از «خودبیگانگی» نیز بر مبنای اصل تحول و دگرگونی در موجودیت درونی آدمی قرار گرفته است؛ اینکه تجدد «خود»‌ها یکی پس از دیگری، در این نوع با یک کوشش درونی همراه است که هدفش تکامل «خود جدید» است که در درون آدمی ظهور می‌کند. به نظر علامه جعفری تعریف اجمالی این گونه تحول تکاملی در «خود»‌ها چنین است: «کوشش برای به دست آوردن خود تکامل‌یافته‌تر با بهره‌برداری از آزادی» (همان، ص ۱۲۶).

لذا به نظر علامه جعفری معنای تکامل‌یافته‌تر، آن دگرگونی در خود است که موجب استقلال بیشتر و از بین رفتن حالات میعان جبری خود در میان عوامل و طبیعت و انسان‌های دیگر می‌گردد.

ب) از خودبیگانگی منفی

از خودبیگانگی منفی از دیدگاه ایشان، فقدان خود یا بعضی از عناصر خود است که موجب شکست آدمی در زندگی است. با نظر به کیفیت و عوامل این نوع، شش معنای عمده برای از خودبیگانگی وجود دارد:

۱) جهل و ناآشنایی با خود

وی در این زمینه چنین توضیح می‌دهد که جهل و ناآشنایی با خود با امکان علم و آشنایی، یکی از پست‌ترین انواع «از خودبیگانگی» است. با فرض امکان تحصیل علم به «خود» و آشنایی با «خود»، هرگونه کوتاهی و هر عامل محرومیتی که تصور شود، باید به‌طور قطع محکوم گردد؛ زیرا هیچ نقص علمی درباره خود، با فرض امکان پذیر بودن علم به آن، وجود ندارد؛ مگر اینکه «از خودبیگانگی» محکوم را به دنبال می‌آورد؛ زیرا بی‌اعتنایی به شناسایی «خود» با فرض امکان شناخت، «خود» را نارس و ناقص می‌گذارد و «خود» از قابلیت توجه خارج می‌گردد. بنابراین برای در امان ماندن از «خودبیگانگی» باید موضوع «شناخت خود» در متن تعلیم و تربیت‌های جدی قرار گیرد. به نظر ایشان این پیشنهاد نباید یک توصیه اخلاقی حرفه‌ای و وسیله آرایش زندگی تلقی شود، بلکه به‌طور قطع می‌دانیم که ما بدون «خودآشنایی»، با پدیده «از خودبیگانگی» روبه‌رو هستیم که میان آن و پوچ‌گرایی، جز یک دیوار کوتاه و پرشکاف، فاصله‌ای وجود ندارد (همان، ص ۱۱۴).

۲) خودباختگی

علامه برای این نوع از خودبیگانگی به آیات ذیل استناد می‌کند:

۱) «... عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ...» (بقره: ۱۸۷)

۲) «انْظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ...» (انعام: ۲۴)

۳) «يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يُخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ...» (بقره: ۹)

وی در توضیح این نوع از خودبیگانگی چنین می‌نویسد: این نوع از خودبیگانگی از دو پدیده اساسی ناشی می‌گردد؛ سپس آنها را چنین توضیح می‌دهد که موضوع به واسطه برون‌گرایی

مفرطی به وجود می‌آید که در این نوع فرد جز خود را با امتیازات حیاتی رنگ آمیزی می‌کند و جاذبه آن امتیازات به هر سو کشیده می‌شود. (همان، ص ۱۲۹)

به نظر علامه جعفری این کشش موجب طرد خود می‌گردد و این موضوع به واسطه دائمی بودن تحول هاست. علامه سپس درباره این نوع از خود بیگانگی ادامه می‌دهد که تنها راه چاره این نوع از خود بیگانگی، اثبات این حقیقت است که هیچ امتیازی در جز خود که برای «خود» نسبی و موقت است، نباید عامل ربوده شدن خود بوده باشد. ایشان همچنین دلیل دوم این نوع از خود بیگانگی را ضعف و ناتوانی «خود» می‌داند که استقلال موجودیت خود را نمی‌تواند حفظ کند. به نظر وی این ضعف و ناتوانی ممکن است ناشی از حقارتی باشد که «خود» را فراگرفته و آن را از شایستگی استقلال و مدیریت، ساقط کرده است.

در ادامه علامه معتقد است که این دو پدیده موجب می‌شود آدمی «خود» خویشتن را در بیرون از خویشتن احساس کند.

این احساس حقارت یا خودکم‌بینی اگر همراه با احساس احتیاج به داشتن «خود» بوده باشد، نتیجه‌اش این است که «خود» خویشتن را در دیگران می‌بیند و خودکم‌بینی را با امتیازات خود دیگران جبران می‌کند و اگر خودکم‌بینی همراه با احتیاج به داشتن خود نباشد، به بیماری تخریب خود خویشتن و خود دیگران مبتلا می‌گردد (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱۵).

۳) انکار خود

علامه موضوع انکار خود را با یک مثال این چنین توضیح می‌دهد:

«انسانی که می‌بیند در درون او اشتیاق شدیدی به شناخت فلسفه و هدف زندگی زبانه می‌کشد، باین حال می‌خواهد این اشتیاق سازنده را با خاکستر تمایلات پا در هوا و لذا یذ حیوانی زودگذر ببوشاند، آیا این انسان منکر خود نیست؟ مسلم است که پیکار و مبارزه با خود که ناشی از انکار خود می‌باشد، یکی از پست‌ترین موارد از خود بیگانگی است که اگر تعلیم و تربیت سازنده نتواند این درد را معالجه کند، هیچ گامی در راه بهبود انسان‌ها برنداشته است». (همان، ص ۱۱۷).



۴) خود را از دست دادن معامله‌ای

به نظر علامه جعفری «خود از دست دادن معامله‌ای» غیر از خودباختگی و انکار خود است. این معنا از خودبیگانگی بر مبنای سودجویی و نفع‌طلبی افراطی استوار شده است. در این باره علامه جعفری چنین توضیح می‌دهد که این بیگانگان از خویشستن، منکر واقعیت خود نیستند و خود را هم نمی‌بازند، بلکه خود را قابل معامله می‌دانند؛ خود می‌دهند و سود می‌گیرند. در این مورد، علامه جعفری اضافه می‌کند که برای این‌گونه افراد که گرفتار از خودبیگانگی شده‌اند، مفهوم خود و سود، شناخته‌نشده است و نمی‌دانند که در زندگی آگاهانه، سودی عظیم‌تر از حفظ خود در مجرای تکامل وجود ندارد؛ زیرا مدار سود و زیان و زشت و زیبا و خوب و بد و هدف و وسیله، «خود» پویای آنان است. به نظر وی اگر این معامله‌گری زیان‌آور استمرار پیدا کند، به از دست رفتن خود منجر می‌شود که از خودبیگانگی را به دنبال دارد (همان).

علامه برای استناد به این نوع از خودبیگانگی این آیه از قرآن را شاهد می‌آورد:

«وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرُّوا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (بقره: ۱۰۲)؛ و [یهود] از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند، پیروی کردند. سلیمان هرگز [دست به سحر نیالود و] کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند. و [نیز یهود] از آنچه بر دو فرشته بابل، هاروت و ماروت، نازل شد، پیروی کردند. [آن دو، راه سحر کردن را برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می‌دادند و] به هیچ‌کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می‌گفتند: "ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو [و از این تعلیمات، سوءاستفاده نکن]!" ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آنها قسمت‌هایی را فرامی‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد؛ و مسلماً می‌دانستند هرکسی خریدار این‌گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت؛ و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند!»

۵) زیستن با خود مجازی به جای خود حقیقی

علامه جعفری برای تبیین موضوع «خود مجازی» یا «خود عاریتی»، معنای آن را چنین می‌نویسد که انسان از عناصر و واحدهایی که «خود» او را تشکیل می‌دهند، چشم می‌پوشد و امکانات و استعدادهای شخصی خود را نادیده می‌گیرد و یک پدیده مصنوعی را «خود» قرار می‌دهد. به نظر علامه «خود مجازی» با نظر به عامل به وجود آورنده‌اش به دو نوع عمده تقسیم می‌گردد: نوع اول آن، به وجود آوردن یک ساختمان مرکب از تمایلات و آرزوها و امیدها و هدف‌گیری‌ها و اندیشه‌هایی مناسب خواستن‌های حیات معمولی است و آن ساختمان متشکل، «خود» نامیده می‌شود. بنابراین این ساختمان با بروز تناقضات و شکست‌های پی‌درپی در شئون زندگی که مبنی بر بنیاد تمایلات مزبور می‌باشد، موجب احساس شکست در «خود» شده، از خودبیگانگی را ظاهر می‌سازد. زندگی با این «خود مجازی»، شکست جبران‌ناپذیری است که قرآن به آن اشاره می‌کند:

«... الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (انعام: ۱۲ و ۲۰)؛ فقط کسانی که سرمایه وجود

خود را از دست داده‌اند، ایمان نمی‌آورند».

علامه جعفری نوع دوم را چنین تبیین می‌کند که آن به واسطه عامل تقلید از دیگران است. این عامل هم در ساختن خود مجازی و محروم کردن انسان از خود حقیقی، نقش اساسی دارد. به نظر علامه این انسان‌ها مقلدهایی هستند که با وضع اسفانگیزی در از خودبیگانگی به سر می‌برند و تشابه نیروها و رفتارهای دیگران را با نیروها و رفتارهای خود مشاهده کرده، موجودیت دیگران را موجودیت خود تلقی می‌کنند. وی ویژگی‌های این افراد را چنین توضیح می‌دهد که اینان نمی‌اندیشند، بلکه اندیشه دیگران را در خود منعکس می‌سازند؛ اینان نمی‌خواهند، بلکه خواسته‌های دیگران را به خود می‌بندند؛ و مجموعه متشکلی از عناصر «خود» دیگران را در درون خویشتن به جای «خود» حقیقی به فعالیت وادار می‌کنند و از داشتن «خود حقیقی» محروم‌اند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱۸-۱۱۹).

بدترین شکل زندگی با خود مجازی و از خودبیگانگی، تلقینی است که انسان به خود می‌کند و علی‌رغم زندانی شدن در خود مجازی، آن را خود حقیقی تلقی می‌کند. ایشان، به تعبیر قرآن

در آیات ۱۸۷ سوره بقره، ۲۴ سوره انعام، و ۹ سوره بقره، به خویشتن خیانت می‌ورزند، دروغ می‌گویند و حيله‌گری در خویشتن راه انداختند.

۶) هضم نکردن قدرت‌ها و امتیازاتی که در «خود» وجود دارد

علامه این موضوع را چنین توضیح می‌دهد که این عامل از خودبیگانگی را دو عامل درونی و برونی می‌تواند به وجود بیاورد. به نظر وی، انسان موجودی است بسیار با عظمت‌تر از آن چهره‌های محدودی که قالب‌گیری‌های محیط و تاریخ و تمایلات، آن را می‌سازد (همان، ص ۱۲۱-۱۲۲).

علامه جعفری برای تبیین این نوع از خودبیگانگی، از قرآن شاهد می‌آورد؛ در قرآن علت این نوع از بیگانگی و معلول آن که اضطراب و عذاب زندگی است، چنین آمده است:

«وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ (توبه: ۸۵)؛ مبادا اموال و فرزندان‌شان مایه شگفتی تو گردد! [این برای آنها نعمت نیست؛ بلکه]

خدا می‌خواهد آنها را به این وسیله در دنیا عذاب کند و جان‌شان برآید، درحالی که کافران!

بنابراین در جمع‌بندی مباحث مربوط به از خودبیگانگی از دیدگاه علامه جعفری، می‌توان گفت با توجه به اینکه ایشان دو نوع از خودبیگانگی را برای انسان بیان می‌دارند، می‌توان گفت نظر ایشان در مورد از خودبیگانگی مثبت این است که موجودی در اثر سیر تکاملی و حرکت به سوی خداوند، نقص‌های خود را رها، و به سوی کمالات حرکت می‌کند. این سیر، حرکت از خود به خود است و به یک معنا می‌توان گفت که حرکت از ناخود به خود می‌باشد؛ مثلاً با تزکیه و سیر و سلوک، تلاش می‌کند منیت و انانیت خود را فراموش کند (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۴).

وی از خودبیگانگی منفی را چنین تحلیل می‌کند که این حالت دارای معانی مختلف است، مانند انکار مبدأ و منتهای خود، جهل و ناآشنایی به خود، فراموش کردن حقیقت خود، خودباختگی و خود را به بهای ارزان فروختن. وی در تعریف این نوع از خودبیگانگی چنین می‌نویسد: «فقدان خود یا بعضی از عناصر خود که موجب شکست آدمی در زندگی می‌باشد» (جعفری، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۱۳).

در مورد از خودبیگانگی منفی به نظر علامه جعفری چون بسیاری از انسان‌ها به واسطه غرق شدن در امور دنیوی و توجه انحصاری به بعد حیوانی، مبدأ و منتهای خود را فراموش می‌کنند

و یا به بهای ناچیز، آن را از دست می دهند، این شکل از خودبیگانگی منفی امکان پذیر خواهد بود. (همو، ۱۳۶۱، ص ۱۶).

به نظر علامه در گذر تاریخ مکتب‌ها و کسانی بوده‌اند که در وجود انسان، حقیقتی به نام فطرت و سرشت نخستین را نپذیرفته و گفته‌اند: نیروها و فعالیت‌های غریزی، روانی و مغزی انسان‌ها با سرپنجه دانش‌های گوناگون بشری شناسایی شده است و در این میان فعالیت و نیرویی به نام فطرت یافت نشده است و نیز ضرورت دگرگونی در همه ابعاد وجود آدمیان، وجود تداوم و ثبات بعدی در سرشت انسان را نمی‌پذیرد. افزون بر اینها، اختلاف اندیشه‌ها و رفتارهای فردی و اجتماعی انسان‌ها، وجود عامل مشترک در تمام افراد انسانی را بر نمی‌تابد (همو، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۴۰).

به نظر علامه جعفری اصطلاح معمولی امروزی درباره «زخودبیگانگی»، به معنای فقدان خود یا بعضی از عناصر خود، در مجرای تأثر از عوامل رباینده‌ای است که دست به کار می‌شوند و انسان را از خودبیگانه و محروم می‌سازند. بدان جهت که در این تعریف، مفاهیم عمومی به کار رفته است، نمی‌تواند تعریف علمی و دقیق برای «زخودبیگانگی» محسوب شود (همان، ص ۱۱۲).

۳-۵- تأثیرات از خودبیگانگی از دیدگاه علامه جعفری

در این بخش، پس از بیان آنچه منظور علامه جعفری در تعریف خود، برای تشریح موضوع از خودبیگانگی منفی و مثبت بود، به تحلیل آثاری پرداخته می‌شود که به واسطه از خودبیگانگی یا از نشانه‌های آن است.

الف) بی‌هدفی و بی‌میلاری

علامه ابتدا هدف اعلای زندگی انسان را تعریف می‌کند و نوعی هدف‌شناسی را در اختیار انسانی که از خود بیگانه شده، قرار می‌دهد.

نظر ایشان درباره هدف‌شناسی بدین شرح است:

«آغاز کار، انسان‌هایی که با دل بینا و با بصیرت عمل می‌کنند، باید بدانند که عمل آنها به ضرر آنهاست یا به سود آنان. هدف‌شناسی و تنظیم کار و وسایل بر حسب آن، از بهترین دلایل عقل و خرد انسانی و بینایی و بصیرت



درونی او می‌باشد. قرار گرفتن در تحرک انگیزه‌ها و عواملی که مانع از شناختن مبدأ و مسیر و مقصد است، مساوی تباه کردن سرمایه آن زندگی است که ارزش آن با هدف‌گیری و تنظیم فعالیت‌های درونی و مغزی و روانی و عضلانی مشخص می‌گردد» (همان، ص ۲۳۶).

علامه سپس به آیه ۷۲ سوره اسراء تمسک جسته، می‌گوید:

«کسانی که در این زندگانی محدود و چندروزه، با دل نابینا و عقل راکد حرکت می‌کنند و اهمیتی به هدف و وسایل و فعالیت‌ها برای تنظیم آنها نمی‌دهند، قطعی است که برای شناخت و تحصیل هدف اعلای حیات نیز اهمیتی قائل نخواهند گشت» (همان، ص ۲۳۷).

ایشان همچنین توضیح می‌دهد که هدف حقیقی و مسیر حیات معقول چیست که دوری از آن، از خودبیگانگی را در پی دارد:

«هرگز در آن صدد نباشد که توجه مردم را به خود جلب کند و محبوبیت در میان مردم را هدف تلقی نکند؛ آنچه که هدف حقیقی است، قرار دادن مردم در مسیر حیات معقول است» (همان، ص ۲۴۲).

پس باید هدف اعلای زندگی را پذیرفت و آنچه حیات به عنوان هدف می‌خواهد، فعلیت و دوام و احترام ذاتی به خود است که در از خودبیگانگی، این اهداف گم، و برای انسان محو می‌شود. در این باره علامه جعفری می‌گوید:

«ما قلب را با هر معنی هم که تفسیر کنیم، بالاخره حقیقتی در درون ما انسان‌ها وجود دارد که هم جنبه قطب‌نمایی دارد و هم جنبه دادستانی و کیفری؛ و بالاتر از اینها ارائه‌دهنده جنبه ملکوتی انسان‌ها که اگر از کار بیفتد، انسان جز یک حیوان درنده‌ای که مبنای حیات خود را بر تورم خود طبیعی استوار کرده است، نمی‌باشد» (همان، ج ۲۵، ص ۲۴۹-۲۵۰).

نکته‌ای مستتر در این تعریف وجود دارد؛ اینکه گاهی از خودبیگانگی انسان را دچار تورم خود طبیعی می‌کند که بازگشت انسان به حالت قدسی و ملکوتی خود یا حالت عقلانی و مسیر حیات معقول خود را محال می‌کند. لذا ایشان در تفسیر مثنوی بیان می‌دارد:

«ما حتی در مکتب‌هایی که با روش ریاضی و علمی محض برای اصلاح وضع بشری وارد میدان شده‌اند، بیندیشیم، خواهیم دید که در تحلیل نهایی انگیزه‌های درونی آنان به ایجاد و عرضه چنان مکاتبی، محرک و عاملی اساسی‌تر از همان فعالیت قلب یا عقل عملی یا وجدان سراغ نداریم که ضرورت اصلاح حال انسان نامیده شود» (همو، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۱۸۳).

آنانی که به از خود بیگانگی گرفتار می‌شوند، دچار یک جبرگرایی و نفی هرگونه استقلال فکری و عملی انسان می‌شوند و چون در بیماری‌های قلبی به سر می‌برند، زندگی را کلافی پیچ‌درپیچ و شاید لهو و عبث پندارند.

علامه جعفری درباره قلب سلیمی که انسان را از «از خود بیگانگی» نجات می‌دهد، می‌نویسد: «آری، این قلب بسیار بزرگ کوچک‌نما، شایستگی آن را دارد که نور بی‌نهایت خداوندی را در خود جای دهد» (همان، ج ۲، ص ۲۸۲).

نتیجه این گفتار، این خواهد بود که به نظر علامه جعفری قلب و عقل سلیم در صورت بهره‌گیری درست از چشمه‌های معرفت و همچنین پذیرفتن این مطلب که به منبع وحی را به عنوان رأس هرم منابع شناخت آفاقی و انفسی دانستن، از بزرگ‌ترین فاجعه انسانی، یعنی از خود بیگانگی فردی انسان جلوگیری می‌کند.

پدیدار شدن «از خود بیگانگی»‌هایی مثل زهدپرستی و از خود بیگانگی رمانتیسمی، دلیلی جز بهره نگرفتن از عقل و قلب سلیم، و در نهایت، وحی ناب ندارد.

ب) دنیا‌بستگی و انکار حیات اخروی

علامه جعفری معتقد است که بخش بزرگی از فرهنگ علمی مردمان مغرب‌زمین، آغشته به اصل دنیا‌بستگی و انکار حیات اخروی است. به نظر ایشان به این موضوع در فرهنگ آنها گاهی تصریح شده و گاهی نیز می‌توان این موضوع را لازمه و نتیجه تفکرات آنها تلقی کرد.

به نظر علامه جعفری در پاره‌ای موارد، از چماق کوبنده علم^۱ برای اثبات اینکه زندگی انسان، منحصر به دنیای مادی است و پس از مرگ، حیات دیگری در میان نیست، استفاده می‌شود؛

۱. این چماق از چماق کفر قرون وسطی کوبنده‌تر و ضدانسانی‌تر است.



حال آنکه وجدان و عقل انسان حکم می‌کند که زندگی دنیوی نمی‌تواند آخرین منزلگه انسان باشد. انکار حیات اخروی باعث روی آوردن بشر به مسائلی می‌شود که از تأثیرات دنیابسنده‌گی و از علل ازخودیگانگی است؛ در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

(۱) آزادی مطلق

موضوع دنیابسنده‌گی سبب درگیری بشر با مفهوم «آزادی مطلق» می‌شود. در غرب، آزادی برای هر فرد و گروهی تضمین شده است، اما مشروط بر اینکه آزادی فرد با حقوق و آزادی‌های دیگران تزامم نداشته باشد. بنابراین تنها در این حالت است که آزادی، محدود و مقید می‌شود و جز آن نمی‌توان صورتی را فرض کرد. جعفری در نقد این تلقی می‌نویسد که لازمه چنین نگرشی، آن است که زندگی فرد برای خود (یعنی مستقل از دیگران) هیچ‌گونه قاعده و قانونی نداشته باشد؛ یعنی اگر انسان کثیف‌ترین و پلیدترین کارها را مرتکب شود، نمی‌توان او را سرزنش کرد.

به این ترتیب انسان غربی می‌تواند فردی قانون‌مدار باشد؛ یعنی به حقوق و آزادی‌های دیگران تعرض نکند، اما در عین حال در پستی و رذالت غوطه‌ور گردد. صورت و تفسیری از آزادی، مطلوبیت دارد که تنها ناظر به مناسبات ظاهری انسان‌ها با یکدیگر نباشد و در سطح همزیستی مسالمت‌آمیز متوقف نماند، بلکه هموارکننده سیر تکاملی و معنوی انسان باشد.

جعفری در بحث دیگری می‌گوید پس از رهایی مغرب‌زمین از عوامل محدودکننده آزادی و دست یافتن به عظمت آزادی، این پدیده حیاتی که بهترین وسیله مسابقه در مسیر خیرات و کمالات بود، اولاً معنای بی‌بندوباری و بی‌قیدی یافت و ثانیاً به آن ارزش اصالی داده شد.

وی ادامه می‌دهد آزادی به معنی بی‌بندوباری، شخصیت انسان را متلاشی می‌کند و از خودبیگانگی او را رقم می‌زند. متفکران غربی، آزادی بدون تفسیر معقول را تا حد هدف‌اعلای حیات بالا بردند. این تعظیم بسیار افراطی درباره آزادی، ناشی از خطای آنها در تفکیک میان هدف و وسیله بود (همو، ۱۳۷۹، ص ۱۸۰).

(۲) اصالت قدرت

جعفری بر این باور است که اگرچه تعبیر «اصالت قدرت» در فرهنگ عمومی غرب جای ندارد

و همچنان در پاره‌ای از کتاب‌های اخلاقی و ادبی، مطرود است، واقعیت آن است که همه ابعاد فرهنگ سیاسی و اجتماعی امروز مغرب‌زمین، مخصوصاً در عرصه علمی، لبریز از جلوه‌ها و نمودهای این اصل انسان‌سوز است؛ به گونه‌ای که حتی همکاری و نوع‌دوستی نیز وسیله‌ای برای دستیابی به قدرت شده و مستقلاً موضوعیت ندارد (امیری، ۱۳۹۲، ص ۷۲).

۳) اصالت لذت

فرهنگ غربی نه تنها لذت‌خواهی را توصیه می‌کند، بلکه این ایده را منتشر می‌سازد که سرکوب کردن میل لذت‌خواهی انسان، موجب شکل‌گیری عقده‌ها و اختلالات روانی در وی می‌گردد. از این رو نباید مانعی در برابر لذت‌طلبی انسان قرار داد و آن را با اصول دینی یا اخلاقی محدود ساخت؛ اما بدیهی است که رها گذاشتن فعالیت‌های غرایز و اشباع بلاشرط آنها، موجب رکود فعالیت‌های عقلی و عالی انسان می‌شود. افزون بر این، متأسفانه متفکران غربی، مفهوم لذت را چنان توسعه ندادند که شامل لذایذ معنوی و غیرمادی‌ای همچون علم‌دوستی، ایثار، عدالت‌خواهی، اخلاق‌گرایی و... شود، بلکه آن را در لذایذ جسمی و مادی منحصر ساخته‌اند (همان، ص ۷۲-۷۴).

۴) اصالت منفعت

بر اساس این اصل گفته می‌شود که انسان ذاتاً در جست‌وجوی منافع خویش است. از این رو هیچ فرد یا گروهی نباید مسیر دستیابی او به منافعش را مسدود سازد. روشن است که چنانچه انسان یا جامعه‌ای از قدرت برتر برخوردار باشد، دامن منافع خود را آن قدر می‌گستراند که حقوق دیگران را نیز نادیده می‌گیرد و از مصادره آنها به عنوان منافع خود، دست نمی‌کشد (همان، ص ۷۴).

ج) ماکیاولیسم

فرهنگ سیاسی غرب به شدت، متأثر از ماکیاولیسم است. ماکیاولیسم به عنوان یک روش سیاسی و الگوی حکمرانی، همه اصول و قواعد انسانی را در برابر هدف‌های زیاده‌خواهانه سیاستمداران، از اعتبار ساقط می‌کند. جعفری تصریح می‌کند که اگر کسی ادعا کند حقیقت انسانیت و رسمیت آن، از زمانی رنگ باخته است که روش ماکیاولی در مدیریت انسان‌ها مطرح شده، ادعای صحیحی کرده است (همان).

د) تجربه‌گرایی

در فرهنگ علمی غرب، شناخت معتبر علمی، به حواس و تجربه منحصر شده است و دین و اخلاق و حکمت و عرفان و دیگر حقایق اصیل مغز و روان انسان، از قلمرو علم کنار زده شده‌اند؛ حال آنکه این امور اساسی‌ترین عوامل سازنده انسانیت هستند (جعفری، ۱۳۷۹، ص ۱۸۱). در جمع‌بندی مباحث می‌توان گفت جعفری در بیان نوع زندگی انسان‌ها و رابطه مرگ و مرگ‌اندیشی در آن به مفهوم از خودبیگانگی می‌پردازد و آن را محصول حیات طبیعی محض به جای حیات معقول می‌داند. به نظر ایشان از جمله اموری که سبب از خودبیگانگی می‌شود، «تکاپو و تنازع در راه بقا و عبور نکردن از شکل حیوانی زندگی به شکل انسانی، خودپرستی، تحذیر خود، روابط سودجویانه با دیگران، عواطف اصیل، و بی‌توجهی به فلسفه و هدف است» (همو، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۱۵۵).

۶- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی اندیشه‌های علامه جعفری درباره مسئله از خودبیگانگی، این نتایج به دست آمد:

۱) برای تبیین اندیشه‌های علامه جعفری باید به مبانی قرآنی توجه کرد. بنابراین به این موضوع توجه شده است که بر اساس مبانی قرآنی، حقیقت انسانی از روح جاودانه او تشکیل شده است و روح از خدا نشئت گرفته است و به سوی او باز می‌گردد؛ و انسان هویت «از اویی» و «به سوی اویی» دارد؛ و زندگی واقعی انسان، در جهان آخرت است که وی آن را با تلاش مخلصانه و همراه با ایمان خود در این دنیا، بنا می‌نهد. همچنین به این نکته توجه شد که برای درک ویژگی‌های از خودبیگانگی در قرآن باید به مفاهیمی همچون وسایس شیطان، غفلت از خود، و پیروی کورکورانه از دیگران توجه کرد؛ و اینکه در تعالیم اسلامی همواره بر ایجاد تعادل بین این ابعاد تأکید، و به انسان هشدار داده شده که مبدا بُعد حیوانی و زمینی بر بُعد معنوی و الهی غلبه کند.

۲) جعفری در بررسی مفهوم از خودبیگانگی، بر مفهوم «خود» تأکید می‌کند. به نظر

وی زندگی بدون آشنایی با خود و تنفس بدون خود ایدئال، نه تنها تفسیرکردنی و توجیه پذیر نیست، بلکه به تنهایی می تواند همه قوانین منطقی زندگی و ارزش های آن را به تباهی بکشد.

۳) علامه جعفری «خود» را در چند تحلیل این گونه معرفی می کند: «خود»، چیزی جز تشکل محصولات اعمال و فعالیت های درونی نیست. «خود»، عامل مدیریت حیات است که تنظیم روابط حیات را با محیط طبیعی یا سایر موجودات پیرامون خود به عهده می گیرد. «خود» محصول عالی از حیات طبیعی است که دانسته ها و خواسته های آدمی را برای تقویت و ادامه حیات، توجیه و اداره می کند. «خود» محصول عالی طبیعت حیات است که مدیریت و تنظیم و بازسازی حیات و توجه به آن را بر عهده دارد.

۴) به نظر جعفری از خودبینی گنگی از حیث ارزش گذاری، به دو دسته تقسیم می شود: از خودبینی گنگی منفی و مثبت.

۵) علامه جعفری شاخصه های از خودبینی گنگی مثبت را چنین می داند: از خودبینی گنگی در سمت و مقصد طبیعی و معمولی؛ و از خودبینی گنگی در گذرگاه تکامل، بدین معنا که موجودی در اثر سیر تکاملی و حرکت به سوی خداوند، نقص های خود را رها، و به سوی کمالات حرکت می کند. این سیر، حرکت از خود به خود، و به یک معنا می توان گفت که حرکت از ناخود به خود است. به نظر علامه این معنای از خودبینی گنگی نیز بر مبنای اصل تحول و دگرگونی در موجودیت درونی آدمی قرار گرفته است.

۶) جعفری شاخصه های از خودبینی گنگی منفی را چنین می داند: جهل و ناآشنایی با خود، انکار خود، خود را از دست دادن معامله ای و

۷) به نظر علامه دو حالت عمده در پدیده «از خودبینی گنگی» وجود دارد. وی این حالات را نشانه هایی می داند که در فضا و گستره روانی آن فرد، به انسانی از خودبیگانه مبدل می شود. علامه جعفری این حالات را «از خودبینی گنگی لاشعوری» و «از خودبینی گنگی شعوری» می نامد.

۸) جعفری در نهایت، برخی از تأثیرات از خودی‌گانگی را در روان انسان و «خود» او، چنین برمی‌شمارد: بی‌هدفی و بی‌معیاری، دنیا‌بسندگی و انکار حیات اخروی، ماکیاولیسم، تجربه‌گرایی.



فهرست منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

۱. امیری، سجاد، ۱۳۹۲، پایان نامه سطح ۳: مطالعه تطبیقی از خودیگانگی از منظر علامه طباطبائی و علامه جعفری، قم، کتابخانه آیت الله بروجردی (مسجد اعظم).
۲. تیلو، چارلز، ۱۳۸۷، *هگل و جامعه مدرن*، ترجمه منوچهر حقیقی راد، تهران، نشر مرکز.
۳. جعفری، محمدتقی، ۱۳۶۱، *انسان در افق قرآن*، تهران، بنیاد بعثت.
۴. _____، ۱۳۷۴، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. _____، ۱۳۷۳، *تفسیر و نقد تحلیل مثنوی*، قم، انتشارات اسلامیه.
۶. _____، ۱۳۷۹، *فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو*، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
۷. دریابندی، نجف، ۱۳۶۹، *درد بی خویشی*، تهران، نشر پرواز.
۸. رجبی، محمود، ۱۳۸۰، *انسان شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۹. شریعتی، علی، ۱۳۷۷، *مجموعه آثار*، تهران، انتشارات الهام.
۱۰. مارکس، کارل ؛ انگلس، فردریش، ۱۳۵۸، *مجموعه آثار ماکس / انگلس*، ترجمه انتشارات سوسیالیسم (بیژن)، تهران، انتشارات سوسیالیسم.
۱۱. مارکس، کارل، ۱۳۷۷، *دست نوشته های اقتصادی و فلسفی*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران، انتشارات آگاه.
۱۲. _____، ۱۳۸۲، *سرمایه*، ترجمه ایرج اسکندری، تهران، انتشارات فردوس.
۱۳. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۴، *سیری در نهج البلاغه*، تهران، انتشارات صدرا.

